آن سوی افسانه ها

آنچه در زیر می‏آید،نظرات کریس‏ پاتن فرماندار هنگ‏کنگ است که‏ درباره همگرایی موفقیت اقتصادی‏ با لیبرالیسم سیاسی مطرح‏ می‏شود.شایان ذکر اینکه هنگ‏کنگ‏ قرار است در ماه ژوئن به چین‏ برگردانده شود.

همیشه چنین بوده که پوشاک و البسه‏ روزی مد می‏شده و روزی از مد می‏افتاده‏ است.ولی ظاهرا،این روزها قاره‏ها جای‏ پوشاک را گرفته‏اند.

تنها چند ماه پیش بود که معجزه اقتصادی‏ آسیا،داغ‏ترین سوژه روز بود.کشورهایی که‏ زمانی به عنوان مکانهای ناامن برای‏ سرمایه‏گذاری تلقی می‏شدند وضع‏ دیگری پیدا کردند.برای مثال،18 سال‏ پیش کامبوج توسط ویتنام مورد حمله‏ و تاخت‏وتاز قرار گرفت،و امروز سرمایه‏گذاران خارجی هستند که‏ خود ویتنام را مورد هجوم قرار داده‏اند.این‏ قضیه تقریبا در تمام این قاره مشاهده‏ می‏شود.به عبارت دیگر،تصویر این‏ فرایند چیزی شبیه به فرایند" ازمائوتامک دونالد"است.

همیشه مصرف بیش از اندازه‏ مواد مخدر باعث خماری می‏شود.به همین‏ خاطر،این روزها داستان جهت مخالف‏ پیدا کرده است.کاهش رشد آسیای‏ شرقی-که تا حدی به خاطر شرایط سخت‏ بازار آمریکای شمالی و اروپا و همچنین به‏ دلیل عرضه بیش از اندازه کالا در بازارهای‏ مصرف لوازم الکترونیک بوده-باعث‏ می‏شود تا رهبران خوشحال دیروزی به‏ غیبگویان امروزی تبدیل شوند.گفته‏ می‏شود که هیچ چیز خارق العاده‏ای‏ در آسیا اتفاق نیفتاده،و روزهای سخت‏تری‏ نیزدر پیش است.

با این داستانها و عبارات ضدونقیض‏ چگونه می‏توان به نتیجه مشخصی‏ رسید؟.در آسیا چه روی داده است؟چه‏ وقایعی در شرف وقوع است؟برای‏ کشورهای غربی مخصوصا"عضو"سازمان‏ همکاریهای اقتصادی و توسعه‏"آیا درسی‏ برای فراگرفتن وجود دازرد؟

با اسرار و معماهای شرق چگونه‏ باید برخورد کرد؟

بهتر است که موضوع را با"معجزه‏ "آغاز کنیم.آیا چنین چیزی رخ داده‏ است؟.درواقع نه.آنچه به عنوان‏ رشد اقتصادی دیده می‏شود از ژاپن به‏ هنک‏کنگ،سنگاپور،تایوان،کره جنوبی، سپس مالزی و اندونزی؛اکنون به چین‏ و ویتنام کشیده شده و چیز عجیب‏ و غیرقابل توضیحی نیست.درواقع این‏ رویداد،تکرار تجربه ما در اروپا و آمریکاست.اختلاف عمده در اینست که‏ سرعت آن امروزه بسیار بیشتر است.برای‏ آمریکا از سال 1840،50 سال طول‏ کشید تا تولید سرانه‏اش دو برابر شود.در مورد چین،همین رشد پس از سال‏ 1978 تنها یک دهه به درازا کشید.

موفقیت اقتصادی آسیا قابل لمس‏ است.این موفقیت را می‏توان در توسعه‏ چشمگیر شهرها،بهبود استانداردهای‏ بهداشتی و مسکن،افزایش‏ افراد باسواد،افزایش درآمدهای خالص، کارتهای اعتباری،مراکز خرید،زمینهای‏ گلف،و پارکهای دانش مشاهده کرد.

مقایسه آماری کشورهای اروپایی‏ و آمریکا با کشورهای آسیایی دور از فایده‏ نیست.امروزه،تولید ناخالص داخلی‏ انگلستان تقریبا دو برابر چین، و بیشتر از مجموع تولید ناخالص داخلی‏ کشورهای هنک‏کنگ،تایلند، مالزی،اندونزی،سنگاپور،فیلی‏پین‏ و هندوستان است.تولید ناخالص داخلی‏ چین تقریبا به اندازه مجموع‏ تولید ناخالص داخلی کشورهای بلژیک، هلند و لوکزامبورگ است.

البته سرعت تحولات می‏تواند در این‏ مقایسه‏ها،تغییر چشمگیری داشته‏ باشد.اگر(توجه داشته باشید که‏"اگر")نرخ‏ رشد اقتصادی سالهای اخیر کشورهای‏ آسیایی پایدار بماند،در آتن صورت‏ اقتصاد این کشورها تا سال 2020 بزرگتر از مجموع اقتصاد کشورهای اروپای‏ غربی و آمریکای شمالی خواهد بود ولی‏ تا آن زمان،جمعیت آسیا به 3 برابر مجموع‏ جمعیت اروپای غربی و امریکای شمالی‏ خواهد رسید.بنابراین به استثنای ژاپن، هنگ‏کنگ و سنگاپور،احتمالا درآمد سرانه آسیا بسیار کمتر از اروپای غربی‏ و آمریکای شمالی خواهد بود.

همچنین باید توجه داشت،که درواقع‏ آنچه آسیا در پایان این قرن انجام‏ می‏دهد،تثبیت وضعیتی است که‏ در آغاز قرن داشته است.براساس‏ برآورد صندوق بین المللی پول، اقتصاد کشورهای آسیایی تا سال 2000 به‏ اندازه نصف اقتصادشان در سال 1993 خواهد بود،و سهم‏شان از تولید جهانی به‏ حدود 30 درصد خواهد رسید.گفتنی است‏ که سهم آنها در سال 1900،حدود 32 درصد بود.بعید به نظر می‏رسد که‏ آسیا بتواند تا پیش از سال 2010 موقعیت‏ یک قرن قبل خود را به دست بیاورد.

روایتهای بسیار زیادی درباره توسعه‏ اجتماعی و اقتصادی آسیا وجود دارد.باید گفت که این قاره یک تمامیت‏ واحد نیست بلکه شامل 3 میلیارد نفر جمعیت،صدها نژاد،فرهمگ و زبان‏ است.این بینش را باید کنار بگذاریم که‏ موفقیت اقتصادی آسیا جهانی شده است.

زیرا کشورهایی مانند کره شمالی‏ و میانهار در آسیا وجود دارند که از معجزه‏ اقتصادی در آنها خبر نیست.یک روایت‏ چنین است که رنسانس اقتصادی‏ آسیا در کنار ارزشهای نادر این‏ قاره‏ها پدید آمده است.اگر بخواهیم‏ در مورد ارزشهای آسیا صحبت کنیم، باید تفاوت میان دمکراسی هندو لنینیرم‏ بازار چین،میان مطبوعات آزاد در هنگ‏کنگ و فیلی‏پین با رسانه‏های‏ کنترل شده در سایر نقاط،و میان تشریفات‏ زاید اداری در بسیاری از کشورهای این قاره‏ با دولت سالم سنگاپور مشخص‏ شود.چگونه می‏توان مسلمانان‏ مالایا،بودائیهای ژاپن،کاتولیکهای‏ فیلی‏پین،و مردم هندو تبار جزیره بالی‏ در اندونزی را زیر یک عنوان منظور کرد؟

به نظر می‏رسد که برخی از رهبران‏ آسیایی به توانایی مردم خود در رسیدن به‏ موفقیت اقتصادی بدون از دست دادن‏ هویتشان اطمینان ندارند.

ولی بیشتر افرادی که از ژاپن بازدید کرده‏اند بر این باورند که برای جوامع‏ آسیایی این امکان کاملا وجود دارد که‏ بدون از دست دادن راه و روش زندگی خود، بتوانند کشورشان را مدرنیزه کنند.

با استثنای جنبه‏های فنی‏ فرایند توسعه-مانند نسبت پس از اندازه‏های‏ بالا،نرخ افزایش معمالات تجاری،نرخ‏ سرمایه‏گذاری و غیره-عوامل اصلی‏ در شکوفایی اسیا واقعا چه چیزهایی‏ بودند؟

نخستین عامل اعتقاد به پیشرفت بوده‏ است مردم مصمم بودند که خانواده‏های‏ خود را از فقر و تنگدستی به سوی زندگی‏ بهتر هدایت کنند.پس از سال 1945 و بازسازی قهرمانانه اروپا و شکست‏ حکومتهای استبدادی،برخی اوقات چنین‏ به نظر می‏رسد که گویی بسیاری‏ از اروپائیها در امکان پیشرفت بیشتر یا حتی‏ مناسب بودن آن تردید پیدا کرده‏اند.ولی‏ در مناطق فقرنشین 40 سال پیش‏ هنگ‏کنگ،در بلوکهای آپارتمانی‏ پرجمعیت پس از سال 1945 سنگاپور،و روستاهای فقیر شمال‏ تایلند و کپرنشنهای مانیل،مردم با همان‏ فقر خود به این موضوع اعتماد دارند که‏ می‏توانند با تلاش و کوشش زندگی بهتری‏ بسازند.شاید این طرز فکر همان عامل‏ پیروزی و توسعه اقتصادی باشد.

دوم،کشورهای منطقه به‏طور کلی‏ از سیاستهای بازارگرا پیروی کرده‏اند.اگرچه‏ بسیاری از دولتهای آسیایی تمایلی به‏ اعطای آزادیهای مدنی و سیاسی نداشتند، ولی بیشتر آنها به این نتیجه رسیده‏اند که‏ دیر یا زود باید به شهروندان خود آزادی‏ اقتصادی اعطا کند.

حتی در هنگ‏کنگ،دولت در برخی‏ زمینه‏ها،بویژه مسکن دخالت گسترده‏ کرده که نتایج آن موجب شگفتی بوده‏ است.روی هم رفته در سرتاسر منطقه‏ درهای برخی از بازارها می‏بایست‏ باز می‏شدند.در برخی کشورها(مانند ژاپن) نیز،دولتها خودشان ضرورت مقررات‏زدایی‏ و کاهش بروکراسی را تشخیص می‏دهند.

در این میان،سوبسیدها و کمکهای نقدی‏ موجب بروز اختلال در اقتصاد برخی‏ کشورهای آسیایی شده است.و در بیشتر کشورهای موفق،سرمایه‏گذاریهای‏ عمومی چشمگیر در برنامه‏های اجتماعی‏ مانند خدمات درمانی و آموزش و پرورش‏ صورت گرفته است.با توجه به تمام این‏ "اگرها"و"اماها"هنوز واقعیت اینست که‏ موفقیت اقتصادی این منطقه به‏ خاطر آزادی اقتصادی به دست آمده است.

شما نمی‏توانید پیشرفت و شکوفایی این‏ قاره را با اقتصاد سوسیالیستی ارتباط دهید.

پایه‏های موفقیت

اعتقاد به پیشرفت و آزادی اقتصادی‏ بخشی از علت شکوفایی کشورهای‏ آسیایی بوده است،ولی تجارت آزاد علت‏ اصلی محسوب می‏شود.دسترسی‏ کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا به‏ بازارهای آمریکای شمالی و اروپای غربی‏ باعث رشد صادرات آنها بوده است.

آینده روشنتر برای آسیائیها به معنی‏ آینده روشنتر برای بقیه مردم جهان است.

افزایش درآمد کارگران آسیایی‏ و خانواده‏شان یکی از پرقدرت‏ترین‏ اهرمهای رشداقتصادی جهانی برای نسل‏ آینده خواهد بود،مشروط بر اینکه بتوان‏ برای کالاهایی که آنها در سایر بازارهای‏ جهان می‏فروشند جایی باز کرد.

در اینجا باید بر آزادسازی تجاری‏ زیر چتر"سازمان تجارت جهانی‏" تاکید کرد.در آن حمایتگرایی دیگر به پایان‏ رسیده است.

تا چه اندازه می‏توان اجازه داد که سیاست‏ و تجارت درهم آمیزند؟آیا باید از فشارهای‏ سیاسی برای استفاده از امتیازهای تجاری‏ بهره گرفت،یا از موانع و تهدیدهای‏ بازرگانی برای تضمین هدفهای سیاسی، مانند بهبود حقوق بشر استفاده کرد؟البته‏ نمی‏توان تجارت و سیاست را به‏طور کامل‏ از یکدیگر جدا کرد،ولی اگر این‏ دو را با یکدیگر مخلوط کنیم،نمی‏توان به‏ هیچ یک از هدفها به‏طور مناسب دست‏ پیدا کرد.

بهترین شیوه برای دستیابی آسانتر به‏ بازارهای ملی و بین المللی‏ و انعقاد قراردادهای تجارت‏ آزاد در زمینه‏های خدمات،خریدهای‏ عمومی و مخابرات اینست که هدفهای‏ سیاسی و تجاری به‏طور جداگانه‏ و در مسیر درست پیگیری شود.

آیا تجارت در هر زمینه نسبت به تغییرات‏ سیاسی واکنشی نشان می‏دهد؟

شاید به‏طور جزیی چنین باشد.ولی‏ جریانهای تجاری چیز دیگری را نشان‏ می‏دهد.چین را در نظر بگیرید.در حالی‏که‏ مجموع صادرات کشورهای عضو"سازمان‏ همکاریهای اقتصادی و توسعه‏"به این‏ کشور تنها 2 درصد است،ولی چین از توان‏ بالقوه چشمگیری برخوردار می‏باشد.

در اینجا،توجه به آمار و ارقام ارزشمند است.

آمار نشان می‏دهد که از سال 1978 که‏ چین حرکت اقتصادی تاریخی خود را برای‏ باز کردن درهای اقتصادش آغاز کرد، سریعترین رشد اقتصادی کشورهای‏ عضو سازمان همکاریهای اقتصادی‏ و توسعه مربوط به امریکا بود که احتمالا بیشترین مشکل را از لحاظ روابط سیاسی‏ با چین داشت.ولی عملکرد تجاری‏ انگلستان به واسطه روابط سیاسی نزدیک‏ با این کشور ظاهرا مسبت عکس داشته‏ است.از سال 1992،صادرات انگلستان به‏ چین پس از کاهش شدید اواخر دهه 1980 و اوایل دهه 1990-تا 95 درصد افزایش‏ یافت.در طول همین دوره،صادرات آلمان‏ به چین نیز به‏طور چشمگیری بالا رفت، ولی سهم آلمان از بازار چین به واقع‏ با کاهش همراه بوده است.اگر قرار باشد بقیه‏ کشورها سیاست و تجارت را از یکدیگر جدا کنند،چین نیز باید چنین‏ کند و این همان بحثی است که دستیابی‏ چین را به سازمان تجارت جهانی تسریع‏ می‏کند.

درس سوم که به سادگی تحریف شده‏ نشان می‏دهد که هزینه‏های عمومی‏ و میزان مالیاتها هیچ ارتباطی با موفقیت‏ آسیا با مشکلات اروپا ندارد.برخی بر این‏ باورند که این چیزها بی‏ربط است.آنها ادعا می‏کنند آنچه باعث‏ شکوفایی آسیا شده میزان پس‏اندازها و سرمایه‏گذاری در زمینه‏های‏ زیرساختار مردم،دانش و کسب مهارت‏ است.

این موضوع تا حدی درست است.ولی‏ پس‏اندازها و سرمایه‏گذاریها از کجا می‏آیند؟.حقیقت ایست که منابع اصلی‏ این پس‏اندازها بخش خصوصی‏ کشورهاست.این رشد که به تدریج تحقق‏ میابد باعث می‏شود تا هزینه‏های عمومی‏ همراه با اقتصاد رشد پیدا کند.

آنچه در چند سال اخیر در آسیا اتفاق افتاده‏ است،درسهایی برای غرب به همراه دارد.

با این حال،پیش‏روی بسیاری‏ از کشورهای آسیایی مشکلاتی‏ وجود دارد از جمله،جمعیت،محیط زیست، رشد انفجارآمیز شهرها،و فرایندهای‏ انتقالی سیاسی که همگی ممکن است‏ باعث تغییر شکل یا ضربه زدن به ببرهای‏ آسیا در آغاز دهه آینده شود.ولی آنچه‏ در آسیا آغاز شده از لحاظ اقتصادی‏ و سیاسی برگشت‏ناپذیر است.

منبع:اکونومیست،ژانویه 1997